

بررسی تطبیقی نمایشنامه «رومئو و ژولیت» و داستان رمانتیک «عاشیق غریب و شاه‌صنم»

دکتر عاتکه رسمی *

دکترسکینه رسمی **

تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۶/۱۲

تاریخ پذیرش نهایی: ۹۵/۹/۳۰

چکیده

نمایشنامه تراژیک «رومئو و ژولیت» با دقایق و ظرایف ادبی توجه جهانیان را به خود جلب کرده است. خصایص مثبت و منفی انسانی چون عشق، فداکاری، صداقت، پاکبازی، وفاداری، تعصب، نفرت، خیانت از بن‌مایه‌های این نمایشنامه است. این نمایشنامه نمونه خوبی است از جنبه‌های هنری آثار شکسپیر. با توجه به این‌که وحدت فطری انسانی موجب پدیداری آثاری با بن‌مایه‌های مشابه در بین اقوام مختلف است، این نکته قابل درک است که چرا این نمایشنامه را با دیگر شاهکارهای ادبی از لحاظ پیرنگ و درون‌مایه و بن‌مایه قابل می‌توان مقایسه کرد؛ داستان «عاشیق غریب و شاه‌صنم» از جمله داستان‌های «عاشیق‌لار» که در بین ملل ترک‌زبان شاهکاری ادبی به شمار می‌آید، یکی از داستان‌های قابل تطبیق با «رومئو و ژولیت» است؛ هر دو اثر با وجود داشتن فرجامی متفاوت بنا به زیبایی‌های ادبی خود سرمنشأ آثار هنری زیادی چون تئاتر، باله و فیلم شده‌اند که از آن جمله می‌توان به فیلم سینمایی «رومئو و ژولیت» به کارگردانی باز لورمان و «عاشیق غریب» اثر سرگئی پاراجانوف کارگردان گرجستانی اشاره کرد. این مقاله با بررسی تحلیلی و توصیفی روشن می‌سازد که چگونه دو شاهکار با وجود اختلاف زمانی و مکانی دارای پیرنگ و بن‌مایه‌های مشترکی هستند. مبنای مقاله بر تحلیل شخصیت‌های متناظر در دو اثر قرار گرفته است.

دانشگاه دامغان

کلید واژه‌ها: بررسی تطبیقی، نمایشنامه، داستان، «رومئو و ژولیت»، «عاشیق غریب و شاه‌صنم»

* دکتر عاتکه رسمی استادیار دانشگاه شهید مدنی آذربایجان. rasmi1390@yahoo.com

** دکترسکینه رسمی دانشیار دانشگاه تبریز (نویسنده مسئول). rasmi1378@yahoo.com

مقدمه

وجود شباهت بین فرهنگ و فولکلور ملت‌های مختلف، نشان از شباهت فطرت‌های انسانی است. از جمله این شباهت‌ها همسانی محتوای داستان‌های عامیانه و نمایشنامه‌هایی است که در بین ملت‌ها از استقبال برخوردار هستند. این همسانی‌ها از اشتراک‌هایی ناشی می‌شوند که عبارتند از: «انسانی بودن، بیان جوهر زندگی و آمیختگی آرمان و واقعیت.» (ندوشن، ۱۳۵۵، ۴۵۷). استاد زرین‌کوب در فصل «تاریخ و اسطوره» به همانندی اساطیر و افسانه‌های اقوام اشاره کرده است: «شباهت اساطیر پاره‌ی اقوام به حدی است که در بعضی موارد مورخ را به حیرت وامی‌دارد. شک نیست که این همانندی‌ها را همیشه نمی‌توان حاکی از وجود یک مأخذ مشترک بین اقوام تلقی کرد، در بعضی موارد ناشی است از وحدت طرز معیشت و فکر و از این‌که اقوام مختلف که با یکدیگر هیچ‌گونه رابطه‌ای هم نداشته‌اند، تحت تأثیر اوضاع و احوال مشابه و در مراحل همانند تکامل، اساطیر بیش و کم مشابه به وجود آورده‌اند. البته این شباهت وقتی در اساطیر اقوام شرق نزدیک یا اقوام اروپایی به چشم می‌خورد، آن را می‌توان از نفوذ مستقیم و یا از عکس‌العمل ناشی دانست، اما وقتی شباهت بین اساطیر اقوامی است که بین آن‌ها، قدر مسافت بین یونان و اقیانوسیه اختلاف هست، تصور نفوذ مستقیم یا عکس‌العمل منتفی است.» (زرین‌کوب، ۱۳۸۳، ۲۴۰).

بیان مسئله

داستان «رومئو و ژولیت» دربارهٔ بهار جوانی دو شخصیت است که خطاها و شتابزدگی آن‌ها همراه با فضایل‌شان ترسیم می‌شود. داستان «عاشیق غریب و شاه‌صنم» نیز بیانگر عشقی است که به معرفت می‌انجامد؛ قهرمانان این داستان نیز در فصل نوجوانی خویشند، با این حال همچون

قهرمانان «رومئو و ژولیت» عجز نیستند و فرصتی را که از طرف پدر شاه‌صنم به آن‌ها داده شده است، مغتنم می‌شمارند. در هر دو داستان استبداد و خودکامگی پدران سدّی میان عشاق و کامیابی آن‌ها پدید می‌آورد. هر دو اثر از لحاظ ادبی بسیار غنی‌اند و در آن‌ها احساسات لطیف، شوق و هیجان، بی‌گناهی و سادگی و خلوص عشاق با ترانه‌های عاشقانه به خوبی ترسیم شده است - که البته این نکته از خصوصیات نمایشنامه‌های شکسپیر و داستان‌های «عاشیق‌لار» است که با بهره‌گیری از سبک تغزلی، ترانه و شعرهای غنایی را در صحنه‌های طبیعی و فضای داستان می‌گنجانند - در هر دو داستان قهرمانان اسیر سرنوشت می‌شوند به طوری که در نمایشنامه «رومئو و ژولیت» هر واقعه مکمل واقعه‌ای دیگر می‌شود و وقوع فاجعه اجتناب‌ناپذیر می‌گردد و در داستان «عاشیق غریب و شاه‌صنم»، یک رؤیا، تاجرزاده تبریزی را به تفلیس می‌کشاند و زندگی با سبکی دیگر را برای او رقم می‌زند. بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های دو اثر علاوه بر اثبات این‌که همسانی فطرت موجب ظهور آثاری با بن‌مایه‌های همسان از اقوام مختلف می‌شود، ما را با ارزش هنری آثار نیز بیشتر آشنا می‌کند.

چارچوب نظری تحقیق

ادبیات تطبیقی شاخه‌ای از ادبیات است که در طول حیاتش در اروپا و امریکا تعریف و گرایش‌های گوناگون داشته است. این شاخه از ادبیات «می‌تواند به شناخت و وحدت ادبیات ملل کمک بکند و در واقع بزرگترین خدمتش به ادبیات جهانی خواهد بود و این امر خود تدارک بشردوستی نوین می‌باشد» (ساجدی، ۱۳۸۷، ۷۰-۶۹) و در حقیقت تحقیق در ادبیات تطبیقی به چند موضوع کمک می‌کند: یکی، به کشف روابط فرهنگی بین ملت‌ها؛ دیگر به درک آن قسمت از تحولات ادبی که

مربوط به این نوع روابط است؛ از این رو این رشته از معارف بشری، در برقراری دوستی و صلح بین ملت‌ها موثر است (بقایی، ۱۳۸۸، ۱۹). هرچند ادبیات تطبیقی در زادگاه خود فرانسه بیشتر به دنبال سرچشمه‌های الهام و شواهد تاریخی است تا موید پیوندهای ادبی ملت‌ها و بیانگر تاثیر پذیری و تاثیرگذاری آثار از یکدیگر باشد، اما بنا به نظر تطبیق‌گران امریکایی «ادبیات تطبیقی شیوه‌ای است برای فراتر نگرستن و برون شدن از موانعی به نام مرزهای ملی. این امر به ما امکان می‌دهد گرایش‌ها و جنبش‌های موجود در فرهنگ‌های مختلف و ارتباط ادبیات با دیگر عرصه‌های تعبیر را بشناسیم. (نظری منظم، ۱۳۸۹، ۲۲۹). برپایه این مکتب، ادبیات تطبیقی بی‌توجه به موانع سیاسی، نژادی و زبانی به بررسی ادبیات می‌پردازد. نیز امکان ندارد که بتوانیم آن را در روش واحدی محصور کنیم. تطبیق‌گیری، همچنین نباید در روابط تاریخی محصور بماند، چه پدیده‌های بسیار ارزشمند مشابهی در زبان‌ها یا انواع ادبی رایج [در جهان] وجود دارد که با یکدیگر پیوند تاریخی ندارند (مکی، ۱۹۸۷، ۱۹۶) در مکتب امریکایی بریافتن مدرک تاریخی و شواهد اثبات‌گرایانه اصرار نمی‌شود و قبول می‌شود که برخی شباهت‌ها بین آثار ادبی، ناشی از روح مشترک همه انسان‌ها است و بیشتر برآن است که ادبیات به عنوان پدیده جهانی و درارتباط با سایر شاخه‌های دانش بشری و هنرهای زیبا معرفی شود (شرکت مقدم، ۱۳۸۸، ۶۴) و به طور خلاصه بر مبنای این مکتب «ادبیات تطبیقی، یعنی مقایسه ادبیات یک کشور با ادبیات یک یا چند کشور دیگر و نیز مقایسه ادبیات با دیگر حوزه‌های دانش انسانی» (الخطیب، ۱۹۹۹، ۵۰). با توجه به این که نمایشنامه «رومئو و ژولیت» و داستان «عاشیق غریب و شاه صنم» از دو کشور مختلف و در دوشاخه متفاوت می‌باشند، این

مقاله بر مبنای مکتب امریکایی به مقایسه توصیفی و تحلیلی دو اثر می‌پردازد،

پیشینه و ضرورت تحقیق

داستان رومئو و ژولیت ارزش جهانی دارد و از این رو در بین تمام ملل از جهات مختلف مورد تحقیق قرار گرفته است، در ایران نیز این نمایشنامه با دیگر شاهکارهای ادبی در ترازوی نقد و سنجش قرار گرفته است، از جمله این تحقیقات می‌توان به «رومئو و ژولیت تحقیق ادبی و مقایسه لیلی و مجنون» (حکمت، ۱۳۱۷)، «سنجش عشق در دو شیفته عشق لیلی و مجنون نظامی و رومئو و ژولیت شکسپیر» (ممتحن، ملیحی‌زاده، ۱۳۹۰)، «قربان‌های مضمونی خسرو و شیرین و رومئو و ژولیت» (طحان، جوادپور، ۱۳۸۹)، «سه روایت عاشقانه از دو سرزمین؛ زال و رودابه، بیژن و منیژه، رومئو و ژولیت بررسی روایت شناختی و تحلیل گفتمان» (محمدی و همکار، ۱۳۹۱)، «تراژدی و نقش آن در سیمای کلام فردوسی و شکسپیر» (دیوسالار، ۱۳۸۵)، «رویکردی روایت شناختی به لیلی و مجنون نظامی و رومئو و ژولیت شکسپیر» (اسماعیلی و همکار، ۱۳۹۲) درباره داستان «عاشیق غریب و شاه‌صنم» تحقیقات علمی زیاد صورت گرفته است که بهترین تحقیق علمی به «فکرتر ترکمن» اختصاص دارد، براساس تحقیقات فکرتر ترکمن این داستان به قرن شانزدهم میلادی تعلق دارد. در اثر ترکمن علاوه بر معلوماتی که در باب حکایات عامیانه داده می‌شود، آثاری که در باب «عاشیق غریب» انجام گرفته، تحلیل‌ها و تطبیق روایت‌های مختلف آن (پنج اثر مکتوب، هشت اثر شفاهی، یک اثر از کریمه و دو اثر روایی از دو آذربایجان و همچنین شعرهایی که در ترکیه و در خارج از ترکیه در باب «عاشیق غریب» وجود دارد، گردآوری شده است و در آخر اثر نیز، دو نسخه خطی و سه اثر شفاهی، ضمیمه شده است.

آثار دیگری که در بین ملل ترک درباره این داستان معروف است یکی اثر معروف «صفورا یعقوب اوا» با عنوان «Azerabayskoves Narodnoe Shazine Aşig Garib» و دیگری نیز اثری است که به سال ۱۹۶۳ م. منتشر شده است با هفت روایت ترکمن، ده روایت ترکیه، نه روایت آذربایجانی و یک روایت از فدرال گاباردین. (Turkman, 1995, XXXI) اما متأسفانه هیچگونه تحقیقی در ایران صورت نگرفته است. از این رو، مقاله حاضر علاوه بر تحلیل وجوه مشترک به معرفی این شاهکار بزرگ کمک می‌کند.

خلاصه داستان رومئو و ژولیت

داستان با نشان دادن اختلافات دو خانواده اشرافی کاپولت و مونتآگو به وسیله نزع خدمتکاران آنها آغاز می‌شود، فرزند مونتآگو (رومئو) که شیفته دختری به نام روزالین از خاندان کاپولت‌هاست، بی‌دعوت جهت دیدار او به میهمانی کاپولت می‌آید و در آنجا با دیدار ژولیت، دختر کاپولت و زیبایی و وقار او از عشق روزالین دل‌کنده دل‌در گرو عشق ژولیت می‌بندد. رومئو بعد از ترک میهمانی، دوباره تنها به سرای ژولیت بازمی‌گردد و از حدیث نفس ژولیت، به دل‌باختگی او نسبت به خود آگاه می‌شود و متقابلاً او نیز راز عشق خود را با ژولیت در میان می‌گذارد و آن‌گاه از سوی ژولیت عجول، پیشنهاد ازدواج به رومئو داده می‌شود، فردای آن روز دو دل‌داده در معبد کلیسا به وسیله راهب لارنس به عقد هم‌درمی‌آیند، اما تقدیر صحنه‌ای دیگر می‌آراید، تیالت برادرزاده بانو کاپولت، رومئو و دوستان او را به مبارزه فرامی‌خواند، مرکوتیو دوست رومئو از سوی تیالت تحقیر می‌شود و از این رو با او به نبرد می‌پردازد و در این نبرد جان می‌بازد، رومئو به انتقام دوست خود مرکوتیو، تیالت را به قتل می‌رساند و از سوی امیر «ورونا» به «مانتوا» تبعید

می‌شود، این خبر، ژولیت را در غم و حزن و بهت فرو می‌برد، والدین ژولیت بی‌خبر از ازدواج دخترشان و غم او در جدایی از همسر، حزن او را مبنی بر مرگ دایی‌زاده خود می‌خوانند و از این رو جهت دلجویی، می‌خواهند که او را به عقد کنت پاریس در بیاورند. ژولیت اگرچه از این امر سرباز می‌زند، اما تهدید پدر باعث می‌شود که به ظاهر تسلیم شود، سپس برای جستن چاره‌ای پیش راهب لارنس می‌رود، لارنس معجونی به او می‌دهد که با خوردن آن به خوابی مرگ‌آسا فرو رود تا خانواده از او دست بردارند، آن‌گاه خود توسط فریارجان به رومئو پیام می‌فرستد که جهت بردن ژولیت به «ورونا» بیاید، سفیر رومئو به جهت شیوع طاعون نمی‌تواند خبر را به رومئو برساند، از آن‌سو، رومئو که شایعه مرگ محبوب را در شهر شنیده است به «ورونا» بازمی‌گردد تا برای آخرین بار محبوب را ببیند و در این حال زهری از عطاری تهیه می‌کند تا بعد از دیدار محبوب، به زندگی خود پایان بدهد، رومئو در گورستان با کنت پاریس که جهت گذاشتن گل بر روی پیکر بی‌جان ژولیت آمده مواجه می‌شود و بعد از منازعه‌ای ناخواسته کنت پاریس را از پا درمی‌آورد و آن‌گاه زهر را می‌خورد و به زندگی خود خاتمه می‌دهد، راهب که جهت بیدار کردن ژولیت به گورستان آمده با مواجهه این صحنه با ترس و لرز تصمیم به فرار می‌گیرد، ژولیت که از خواب بیدار شده چون جسد رومئو را می‌بیند، با خنجری که بر کمر رومئو بسته شده سینه خود را می‌شکافد، خبر به خانواده‌های دلدادگان می‌رسد، آن‌ها با گوش دادن به توضیحات راهب، با وجود تأثر شدید از مرگ عزیزانشان تصمیم می‌گیرند که مجادله را پایان دهند و طبق خواسته راهب، صلح را در بین خود حاکم کنند.

داستان «رومئو و ژولیت» داستان دو دل‌داده‌ای است که در تمام اروپا با روایت‌های مختلف رواج

دارد که البته در روایت‌های مختلف، اختلافاتی در زمان و صحنه‌پردازی وجود دارد. «در سال ۱۵۵۴ میلادی باندلو ایتالیایی داستان «رومئو و ژولیت» را به اسم و رسم در ضمن مجموعه‌ای از حکایات انتشار داده و این حکایت از زبان ایتالیایی به زبان فرانسوی در سال ۱۵۵۹م. به قلم شخصی فرانسوی موسوم به پیر بوستو ملقب به لوانی ترجمه شده است که با اصل ایتالیایی اندک اختلاف نیز دارد. شخصی انگلیسی موسوم به آرتور بروک، آن را از ترجمه فرانسوی به شعر انگلیسی داستانی ترجمه نموده و به آن شاخ و برگ زیاد داده و تفصیلاتی افزوده است و بعضی جزئیات وقایع را بر آن مزید نموده و از آن ترجمه است که شکسپیر این حکایت را اقتباس کرده و در حدود ۱۹۵۷ م. به صورت درام درآورده است.» (حکمت، ۱۳۱۷، ۳-۵). در روایت شکسپیر این داستان در چهار روز اتفاق می‌افتد، شکسپیر سرنوشت را حاکم بر زندگی می‌داند، «اگرچه این نمایشنامه از لحاظ نوع وقایع غم‌انگیز است ولی به اندازه نمایشنامه‌های هملت و اتللو و لی‌یرشاه و مکبث لحن آن غم‌انگیز نیست» (پازارگادی، ۱۳۹۲، ۱۳۵).

این نمایشنامه بیش از سایر آثار شکسپیر که اکنون به فارسی درآمده‌اند با روح ایرانی و سنت ادبیات داستانی آن سازگاری دارد. «سرگذشتی است صاف و راست: پسر و دختر جوانی به هم دل می‌سپارند و ناکام می‌شوند و سرانجام هم جان خود را بر سر آن عشق می‌نهند. تعقیدهای روحی، نکته‌های روانی، اشارات تاریخی و اساطیری که تراژدی‌های دیگر شکسپیر از آن‌ها گرانبار است، در این نمایشنامه خیلی کمتر دیده می‌شود. همین سادگی قضیه باعث شده که در کشورهای دیگر نیز کم‌وبیش این داستان آسان‌تر از آثار دیگر شکسپیر نزد مردم شهرت یابد.» (ندوشن، ۱۳۷۱، ۳۵۲) آن‌چه در این داستان حاکم است سرنوشت و تقدیر می‌باشد و از این‌رو افراد چندان شایسته

ملامت و و محکومیت نیستند. «این دو دل‌داده در دنیایی هستند که احساس تنهایی می‌کنند و کسی آن‌ها را درک نمی‌کند. سرتاسر داستان مملو از طغیان احساسات و تغییرپذیری دوران جوانی و مستی امید و تلخی حرمان است و اگرچه جنبه ابزاز احساسات، چندان شدید نیست، ولی این دو نفر یکدیگر را حقیقتاً دوست دارند اما بیمار عشق نیستند و عشق‌ورزی آن‌ها از نوع سخنان سطحی که از این و آن و از ابیات شعرا و گفته‌های بزرگان تقلید شده باشد نیست بلکه سرچشمه آن طوفان احساسات جوانی است که با اولین جرعه، تشنگی آن‌ها کمی تسکین می‌یابد و هر دو را مست عشق و شادی می‌سازد» (پازارگادی، ۱۳۷۳، ۱۳۷).

خلاصه داستان «عاشیق غریب و شاه‌صنم»

در شهر تبریز تاجری بود به نام محمد که ثروت و مال و مکنت او حدّ و حصر نداشت، چون خواجه به رحمت حق می‌پیوندد، پسرش رسول [مقصود در روایت اوزیالچی‌نر]، دست به بخشش می‌گشاید، راهزن‌ها نیز با دوز و کلک او را می‌فریبند و مال و منال او را به شیوه‌های مختلف از دستش خارج می‌کنند. از این‌رو رسول و مادر و خواهرش سرپناهی جز مسجد و دیر نمی‌یابند، رسول به درگاه حق می‌پناهد و از خدا یاری می‌جوید، پیری با دستار و بیرقی سبز بر او ظاهر می‌شود و او را از باده عشق و معرفت سیراب می‌کند، در همان رؤیا دختری زیبارو را به او نشان می‌دهد و می‌گوید که او محبوب تو شاه‌صنم، دختر یکی از خواجهگان تفلیس [سنان در روایت غفارزاده و اوزیالچی‌نر/ قهراب در روایت ذیحق] است و از این به بعد تو «عاشیق غریب» خوانده می‌شوی، همین خواب به شاه‌صنم هم نموده می‌شود و او نیز از باده معرفت سیراب می‌شود. بعد از این واقعه «عاشیق غریب» با خواهر و مادر خویش عزم تفلیس می‌کند، در جمع «عاشیق‌ها» حضور می‌یابد و آن‌ها را با ساز و

ساله شکل می‌گیرد و تقدیر دلدادگان را به وصال هم می‌رساند.

شخصیت‌های متناظر در «رومئو و ژولیت» و «عاشیق غریب و شاه‌صنم»

اگرچه این دو داستان هیچ مأخذ مشترکی ندارند و از لحاظ زمانی و مکانی نیز قابل انطباق نیستند، اما حضور شخصیت‌های موازی و بن‌مایه‌های مشترک، آن‌ها را قابل مقایسه می‌سازد که در زیر بدان پرداخته می‌شود:

رومئو / غریب

رومئو و غریب هر دو تنها فرزند پسر خانواده هستند، این دو شخصیت که قهرمانان اصلی دو داستان هستند، دارای ویژگی‌های مشترکی هستند که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- زیبا

اگرچه در اکثر داستان‌ها وصف زیبایی معشوق زن آمده است، اما عشاق مرد نیز به زیبایی ستوده شده‌اند، چنان‌که رومئو در نظر ژولیت بر خورشید برتری دارد و چون از او دور می‌افتد، چنین می‌گوید:

Come, night; come, Romeo; come, thou day in night;

For thou wilt lie upon the wings of night
Whiter than new snow on a raven's back.

Come, gentle night, come, loving, black-brow'd night,

Give me my Romeo; and, when he shall die,

Take him and cut him out in little stars,

And he will make the face of heaven so fine

That all the world will be in love with night

And pay no worship to the garish sun.

(Shakspeare, Without Date, 27)

«ای شب، بیا! ای رومئو بیا! بیا که تو در شب، روز

منی! چون تو بر روی بال‌های سپیدتر از برفی

جلوه می‌کنی که بر پشت کلاغ نشسته است. بیا

نوای خویش مفتون و مغلوب می‌سازد و در آن‌جا به صورت اتفاقی به منزل شاه‌صنم می‌رسد و بعد از چندی از دلدار خود خواستگاری می‌کند، اما پدر شاه‌صنم، ازدواج آن‌ها را منوط به جمع مال و منال از سوی غریب می‌داند. شاه‌ولد پسرعموی پدر شاه‌صنم نیز که دل‌باخته شاه‌صنم است توطئه‌ای می‌کند تا عاشیق غریب را به هلاکت برساند و چون در این امر ناکام می‌ماند، به دروغ خبر مرگ او را به شاه‌صنم و مادر و خواهر عاشیق غریب می‌آورد. شاه‌صنم هر چند در دل، مرگ محبوب را باور ندارد، لباس سیاه می‌پوشد و مادر [و خواهر] غریب در مرگ او چندان گریه و زاری می‌کنند که نایبنا می‌شوند. شاه‌ولد از شاه‌صنم خواستگاری می‌کند و بالاچار مجلس عروسی ترتیب داده می‌شود، شاه‌صنم که وفادار غریب است جام زهری را آماده می‌کند تا در شب عروسی سر بکشد، اما در این زمان غریب بعد از هفت سال با کمک پیری (در روایت غفارزاده) یا حضرت علی (در روایت ذیحق) و یا خضر (در روایت اوزیالچی‌نر) به تفلیس می‌رسد، در حالی که مشتی از خاک زیر پای مرکب ولی خدا [در روایت غفارزاده یا خاک زیر پای حضرت علی در روایت ذیحق یا خاک پای قیرات مرکب خضر در روایت اوزیالچی‌نر] برداشته و با آن چشمان مادر و خواهر خود را شفا می‌دهد، پایان داستان چون اکثر داستان‌های عامیانه فرجامی نیک دارد، غریب از گناه شاه‌ولد درمی‌گذرد و خواهرش را به عقد شاه‌ولد درمی‌آورد و خود با شاه‌صنم ازدواج می‌کند.

این داستان از جمله شاهکارهای داستان‌های «عاشیق‌لار» می‌باشد. سنت عاشیقی بخشی از فرهنگ ترکی آناتولی، آذربایجان و ایران می‌باشد و انتقال فرهنگ، ترویج ارزش‌ها و سنن فرهنگی از جمله وظایف این صنف بوده است.

داستان برعکس «رومئو و ژولیت» در زمانی هفت

ای شب مهربان، بیا ای شب تاریک دوست‌دار من!
رومئوی مرا به من ببخش و وقتی قرار است بمیرد،
او را قطعه قطعه کن و ستاره‌هایی از او بساز که
سرتاسر آسمان را چنان نورانی کند که تمام جهان
دل‌باخته شب شوند و دیگر پرستشی نسبت به
خورشید خیره‌کننده روا ندارند.» (شکسپیر، بی‌تا،
۵۱).

شاه‌صنم نیز چون به غربت عاشیق غریب گرفتار
شده است، در فراق محبوب چنین می‌گوید:

ینددی ایلدن قاباق، همین بو یئرده
ایستدیم صوناما، بیر احوال یازیم
اوجدو تئلی صونام، غیله گلمدی
میرککب قورودو، دیله گمه‌دی
**

عهدین وفاسینین، یولوندا دوردوم
بالیقار قارشیندا، بیر تله قوردوم
هیجرانین اودونو، سینه‌مه ووردوم
گؤردومکی هئچ بیر، شیلله گلمه‌دی
**

بئله گؤزل اولماز، یئرین اوزونده
صنم اولدو لئیل، دؤزدو، دؤزوم ده
آغیلی - کامالی، یاتیب سؤزونده
دئدیم آیا گله، ایله گلمه‌دی

(غفارزاده، ۱۳۹۳، ۸۶)

برگردان:

- هفت سال قبل، درست در همین جا/ صونای^۱
گیسوبلند من به سوی جنگل پر کشید و دیگر
باز نیامد.

- خواستم تا به صونا نامه‌ای بنویسم/ دوام
خشکید و قدرت بیان از زبانم سلب شد.

- زیبارویی چون او در روی زمین پیدا نمی‌شود/
هوش و خرد و کمال در کلام او نهفته است.

- صنم به لیلایی بدل شد و با هجران ساخت/
گفتم که شاید بیاید ولی نیامد.

- دارای طبع عاشقانه و روحیه حساس

در هر دو داستان قهرمان مرد، دارای طبع عاشقانه
و روحیه حساس و ظریف است، با این حال
رومئو جوانی است که عشق روزالین را عشق
واقعی به حساب نمی‌آورد، این تلاطم احساسات
در سیر داستان نیز دیده می‌شود، «چنان‌که پس از
کسب موفقیت در عشق ژولیت به سوی خانقاه
راهب می‌شتابد و از آن‌جا نزد مرکوتیو می‌دود
و با او مزاح و مطایبه می‌کند و از آن‌جا با شتاب
خود را به کلبه راهب برای انجام مراسم ازدواج
می‌رساند. مرگ مرکوتیو برای شکسپیر وسیله‌ای
است که شخصیت رومئو را ناگهان تغییر دهد و
او را جدی‌تر و سخت‌تر سازد به طوری که دیگر
نمی‌تواند توهین تیالت و ننگ مرگ دوست خود
مرکوتیو را تحمل کند و همان جوانی که بیمار
عشق بود و با خونسردی به اختلاف دو خانواده
نظر می‌کرد ناگهان به صورت مردی درآمده که
حاضر است دست به شمشیر برد و عشق را
فراموش کند. در «مانتوا» رومئو به حد کمال رشد
می‌رسد و بر ضد ستارگان قد علم می‌کند و کاملاً
از قصد خود برای خودکشی آگاه و در اجرای آن
مصمم و نسبت به نتایج آن بی‌اعتنا است. رومئو
چنان به سرعت رشد فکری یافته که همان‌طور که
تیالت دو روز پیش او را پسر بچه‌ای می‌خواند، او
هم در آرامگاه ژولیت، کنت پاریس را جوانکی
بیش نمی‌داند (پازارگادی، ۱۳۷۲، ۱۴۰).

غریب نیز دارای روحیه حساس و ظریفی است،
او که در آغاز داستان به خاطر رأفت و رقت دل و
سادگی ضمیر داروندار پدر را از دست داده است،
با باده عشقی (بوتا) که از دست پیر می‌خورد،
دل‌باخته معشوق می‌شود و در راه او سختی‌ها را به
جان می‌خرد. لیکن غریب از اول تا آخر فقط به

عشق یکی دل بسته است و در این مورد تحولی در او دیده نمی‌شود. (ن.ک: غفارزاده، ۱۳۹۳، ۱۹-۲۴)

- دیدن رؤیا

در هر دو داستان قهرمان مرد، رؤیایی می‌بیند که این رؤیا مسیر داستان را رقم می‌زند، در داستان «رومئو و ژولیت»، رؤیا در مکالمه بین رومئو و مرکوتیو تعریف می‌شود که مرکوتیو آن را تصورات پوچ می‌داند که

Begot of nothing but vain fantasy,

«چون هوا رقیق و نامحسوس و چون باد ناپایدار است... رومئو می‌گوید:

for my mind misgives

Some consequence yet hanging in the stars
Shall bitterly begin his fearful date
With this night's revels and expire the term
Of a despised life closed in my breast
By some vile forfeit of untimely death.

But He, that hath the steerage of my course,
Direct my sail! (Shakspeare, Without Date , 12-13)

چون ذهن من بیمناک از نتیجه نامعلومی است که هنوز در دست ستارگان است و با شادمانی امشب، تلخی و ساعت مشئوم خود را آغاز کرده است و دوره زندگی تنفرآمیزی را که در سینه من جا گرفته با کيفری شرم‌آور به صورت مرگ نابه‌هنگام پایان خواهد بخشید. ولی بگذارید کسی که سگان زندگی من به دست اوست، خود ناخدای این کشتی باشد» (شکسپیر، بی‌تا، ۲۰).

رومئو در آخر داستان نیز قبل از رسیدن خبر مرگ محبوب، رؤیایی را تعریف می‌کند که به خواب دیده که مرده است لیکن ژولیت با دیدار خود، دوباره جان به کالبد او برگردانده و بعد از آن جان یافتن به مقام سلطنت رسیده است (همان، ۷۹).

داستان عاشیق غریب نیز با رؤیای قهرمان و سرمست شدن او از باده عشق اوج می‌گیرد و بقیه حوادث داستان را پیش می‌آورد.

بیر دیلک دیله‌دیم، قادیر مولادان
شوکور موردایمی، وئردی شاه منیم
جومه‌نین آخشامی، قبیر اوستونده
ارنلر یئردی، نظرگاه منیم

**

گنج یاشیمدا گؤردوم، دنیا حالینی
بو ظالیم فلکین، سرنجامینی
نوش ائتدیم رؤیادا، عشقین جامینی
گؤروندو گؤزومه، دوغرو راه منیم

**

یاتمیشدیم یوخودان، او یان دئدیله
علمین دریاسیندا، بویان دئدیله
تیفلیس ده صنمه، دایان دئدیله
ایشیم اولدو ذیکری، ایلل لاه منیم

(غفارزاده، ۱۳۹۳، ۲۴)

برگردان:

- از خداوند متعال آرزویی طلبیدم / شکر خدا که
مرا به آرزویم رسانید
- شب جمعه بر سر مزار / اولیا را در جلوی
چشمم دیدم
- در جوانی حال و اوضاع جهان / و سرانجام این
فلک ظالم را دیدم
- در رؤیا جام عشق را سرکشیدم / و راه حقیقت
در پیش چشم نمودار شد
- در خواب بودم که به من گفتند: بیدار شو / در
دریای علم غوطه‌ای بخور
- در شهر تفلیس به صنم، دل‌باخته شو / بعد از آن
کارم ذکر خداوند و تهلیل شد.

- عاشق شدن در اولین دیدار

عاشق شدن در اولین دیدار یا با شنیدن اوصاف
و ذکر خصائل معشوق از بن‌مایه‌های داستان‌های

غنایی است. در داستان «رومئو و ژولیت»، رومئو در جستجوی معشوق خود روزالین به کاخ کاپولت می‌آید و با دیدار ژولیت که زیباتر و موقرتر از روزالین است، با اولین نگاه شیفته او می‌شود (Shakspeare, Without Date, 13-14). در داستان «عاشیق غریب و شاه‌صنم» نیز، غریب بعد از رؤیای باده خوردن از دست معشوق، در باغ سرای خواجه سنان، شاه‌صنم را می‌بیند و با اولین نگاه عاشق او می‌شود (غفارزاده، ۱۳۹۳، ۳۸). اگرچه قبلاً باده عشق (بوتا) شاه‌صنم را در رؤیا خورده و از آن سرمست شده است.

– به غربت افتادن و بازگشت دوباره به سوی معشوق

در داستان‌های غنایی، معمولاً عاشق ناخواسته جلای وطن می‌کند و یا به ترک وطن واداشته می‌شود، در نمایشنامه شکسپیر رومئو که در جدال آغازین تیبال و مرکوتیو نقش سازش‌کاری دارد و قصدش جلوگیری از ستیزه و غوغا (Shakspeare, Without Date, 25) است به تاوان خون دوست خود مرکوتیو، تیبال را از پادرمی‌آورد (همان: ۴۹) و از سوی امیر «ورونا» به ترک شهر واداشته می‌شود (همان، ۵۱)، بازگشت او به «ورونا»، از تبعید او ناخجسته‌تر است، زیرا بعد از نقشه‌ای که لارنس می‌کشد تا عشاق را به هم برساند، از تقدیر بد، فریارجان به خاطر شیوع طاعون نمی‌تواند خبر زنده بودن ژولیت را به رومئو برساند، از این‌رو رومئو دستور می‌دهد تا اسب او را آماده کنند تا خود را به «ورونا» برساند تا لااقل یک بار دیگر به دیدار همسر ناکامش در تابوت هم که شده نائل شود (همان، ۹۱-۹۰). در داستان عاشیق غریب نیز، قهرمان داستان برای جستجوی محبوب، تبریز را به قصد تغلیس، بعد از آن جهت تهیه شیربها تغلیس را به قصد حلب ترک می‌کند غریب پس از هفت سال، بعد از تهیه شیربهای تعیین شده

از حلب به تغلیس بازمی‌گردد که البته برعکس رومئو، این بازگشت و فرجام او خجسته است و به وصال محبوب می‌رسد (غفارزاده، ۱۳۹۳، ۲۸).

ژولیت / شاه‌صنم

قهرمانان زن در داستان «رومئو و ژولیت» و «عاشیق غریب و شاه‌صنم» تنها فرزند خانواده هستند، شخصیت آن دو از جهاتی شبیه به هم می‌باشد، از جمله:

– زیبا

یکی از بن‌مایه‌های داستان‌های غنایی، وصف زیبایی معشوق است. در داستان «رومئو و ژولیت»، رومئو که از نور گریزان بود در صحنه دوم، در باغ کاپولیت با دیدن ژولیت، محبوب را زیباتر و درخشان‌تر از ستارگان می‌داند، او در واقع نور عشق را نورانی‌تر از همه چیز یافته است:

But, soft! what light through yonder window breaks?

It is the east, and Juliet is the sun.

Arise, fair sun, and kill the envious moon,

Who is already sick and pale with grief,

That thou her maid art far more fair than she:

Be not her maid, since she is envious;

Her vestal livery is but sick and green

And none but fools do wear it; cast it off.

It is my lady, O, it is my love!

O, that she knew she were!

She speaks yet she says nothing: what of that?

Her eye discourses; I will answer it.

I am too bold, 'tis not to me she speaks:

(Shakspeare, Without Date, 16)

«باید ساکت بود، چه تالوویی از آن پنجره هویدا می‌شود. آن‌جا مشرق است و ژولیت چون خورشید جلوه می‌کند. ای خورشید زیبا، طلوع کن و ماه حسود را نابود ساز که هم اکنون بیمار و از غصه رنگش پریده است و تو که ندیمه او هستی، هزار بار زیباتر از او جلوه می‌کنی. ولی دیگر ندیمه او مباش؛ چون به تو رشک می‌برد.

دو ستاره درخشان که در آسمان نظیر آنها نیست چون به دنبال کار خود می‌روند، از چشمان او تمنا کرده‌اند تا بازگشتشان به دنیای آنها بر توافکنی کنند (شکسپیر، بی تا، ۲۷).
غریب نیز جای جای به زیبایی صنم اشاره می‌کند، چنان‌که در حضور پاشای حلب، این چنین از محبوب خود می‌گوید:

بهار اولسا قیزیل گوللر آچیلار
گوللرین ایچینده، ماه دیر صنم
خوش سسلین صوحت، آچیب دانیشار
غریب تک یارینا، داه دیر صنم

(غفارزاده، ۱۳۹۳، ۷۵)

برگردان:

بهاران، گل‌ها شکفته می‌شوند/ در میان گل‌ها،
صنم من به مانند ماه است.
با صدای زیبا به سخن می‌آید/ صنم من نسبت
به یار خود «غریب»، چون پرستار است.
در وصف چشمان شاه‌صنم، در غزلی با ردیف
«گوزلرین»^۳ گوید:

سنین قارا، او ساچلارین، ائیله ییب زار، احوالیمی
گورسن کی، بو کونلومو، هئچ ائدیر یاد، گوزلرین؟

سنین کپیریگینین اوخو، هردان اوخ آتیر، اوستومه
جتایشیر که تا، ائیله مسین، بوجور بیداد، گوزلرین

هر یژده صوحت دوشنده، غریب دئیر بو سوزلری
ائویمی بر باد ائیله ییب، سنین آباد، گوزلرین

(همان: ۴۱)

برگردان:

– گیسوان سیاه تو، احوال مرا پریشان کرده است/
آیا چشمان تو اصلاً از ما یاد خواهند کرد؟
– مژگان تو هر لحظه‌ای تیری به سوی من
می‌اندازد/ به چشمانت بسپار تا در حق من این
چنین ستم نکند.
– هر جا که ذکری شد، غریب، اینچنین می‌گوید
که/ چشمان آباد تو مرا خانه ویران کرده است.

– فعال و سرکش

قهرمانان زن هر دو داستان، فعال و سرکش
هستند، ژولیت دختری است سرکش و پویا که
چون مادرش، خواستگاری پاریس را به او اطلاع
می‌دهد، به ظاهر تسلیم می‌شود، لیکن چون از
ازدواج با او چاره‌ای نمی‌یابد، به راهب لارنس
پناهنده می‌شود و راهب معجونی به او می‌دهد تا
با نوشیدن آن چندین ساعت، همانند مرده بی‌حس
و بی‌حرکت بماند. ژولیت با تردید و دودلی آن را
می‌نوشد تا مفری، جهت ازدواج با پاریس بیابد
و در این حال خونسردی و ریا پیشه می‌کند، در
حالی‌که دیگر از ناشیگری یک دختر چهارده ساله
خبری نیست و گویا وارد مرحله کمال و رشد
شده است (Shakspeare, Without Date, 34-
36). شاه‌صنم نیز همانند ژولیت، فعال و پویاست،
او در جهت رسیدن به معشوق تلاش می‌کند، در
برابر پدر می‌ایستد، با نوشتن نامه به شاه‌ولد سعی
دارد که او را از ازدواج با خود بازدارد و در این
تلاش خود نیز موفق می‌گردد در حالی‌که تقدیر
نیز موافق اوست و به وصال محبوب می‌رسد
(غفارزاده، ۱۳۶۳، ۱۱۶).

– کمی سن و سال

شکسپیر ژولیت را دختری خردسال و چهارده
ساله نشان می‌دهد که معصومیت و بی‌گناهی او
،زمینه تراژدی را فراهم می‌آورد (Shakspeare,
Without Date, 10)، احساسات لطیف و پاک او
از فحوای کلمات او پیداست. شاه‌صنم نیز هنگام

اولین دیدارش با غریب دوازده ساله (غفارزاده، ۱۳۹۳، ۴۳) و هنگام بازگشت غریب، نوزده ساله است (همان، ۱۳۴).

– دیدارهای پنهانی عشاق

دیدارهای پنهانی از بن‌مایه‌های مشترک داستان‌های غنایی است، در نمایشنامه رومئو و ژولیت، این دیدارها زود می‌آغازد و همان شب میهمانی، رومئو بعد از بازگشت از میهمانی خانه کاپولیت دوباره بعد از ترک دوستانش به سوی محبوب بازمی‌گردد، ژولیت که دختری عجول و سرکش است در همان اولین دیدار از رومئو قول ازدواج می‌گیرد و فردا در کلیسای راهب لارنس به عقد و ازدواج هم درمی‌آیند.

(Shakspeare, Without Date, 23-24)

در داستان «عاشیق غریب و شاه‌صنم» نیز، عشاق بارها همدیگر را پنهانی دیدار می‌کنند (غفارزاده، ۱۳۹۳، ۴۰، ۴۲، ۴۵، ۴۸).

– تسلیم در برابر درخواست والدین

هر دو داستان در جامعه مردسالار طرح شده‌اند که دختران حق اظهارنظر و تصمیم‌گیری برای ازدواج خود ندارند. «بانو کاپولت هنگامی که موضوع ازدواج ژولیت با پاریس را مطرح می‌کند، از او می‌پرسد «خب چه می‌گویی؟ آیا پاریس را می‌پسندی؟» هر چند می‌داند که ژولیت قبلاً با پاریس ملاقاتی نداشته است. این نشان می‌دهد که تصمیم‌گیری درباره ازدواج ژولیت به والدین وی اختصاص داشته است و آن‌ها به دلیل قیدوبندهای مردسالاری حاکم بر جامعه، تنها به مزایای این وصلت می‌اندیشند؛ بی‌آن‌که عقیده و خواست دخترشان را مدنظر قرار دهند. بانو کاپولیت هنگام توصیف پاریس برای ژولیت، بی‌عیب و نقصی او را همچون یک کتاب برمی‌شمرد؛ اما سخنان تحسین‌آمیز وی فقط عباراتی توخالی هستند و نشان‌دهنده فقدان صمیمیت او. دو سطر آخر وی

جایی که می‌گوید: «به این ترتیب می‌توانی در هر چه او دارد، سهیم شوی، با داشتن او چیزی را هم از دست نمی‌دهی»، حالتی دوپهلو دارد؛ از یک سو، ژولیت می‌تواند در شأن و جاه پاریس سهیم شود و از سوی دیگر، می‌تواند شریک دارایی خانواده پاریس باشد؛ به این ترتیب، وی به جای آن‌که به فکر شادمانی دخترش باشد، نادانسته به منفعت مالی ناشی از این ازدواج برای خانواده کاپولت اشاره می‌کند. در نمایشنامه «رومئو و ژولیت» درست همانند «لیلی و مجنون»، نظام مردسالارانه جامعه از طریق شخصیت زن بیشتر نمود پیدا می‌کند. ژولیت در اولین حضورش روی صحنه (پرده اول صحنه سوم) به عنوان «فرزندی مطیع» معرفی می‌شود (اسماعیلی، ۱۳۹۲، ۱۳)، مطلب دیگر این است که همین نخستین حضور، نشان‌دهنده سکوت و سربره‌زیری ژولیت است؛ زیرا، در ۱۰۶ سطر که به این بخش اختصاص دارد، در مجموع، ژولیت فقط ۷ سطر صحبت می‌کند. البته قابل ذکر است که «در انگلستان عصر تودور و استوارت، دختران اشراف و طبقات بالا بیشتر تحت نظارت والدین بودند، در حالی که جوانان طبقه عوام راحت می‌توانستند در مورد ازدواج خود تصمیم بگیرند.» (همان) در داستان «عاشیق غریب و شاه‌صنم»، با این‌که شاه‌صنم به صورت فعال حضور پیدا می‌کند، اما او نیز چون بعد از هفت سال خبری از غریب نمی‌یابد، ولو به ظاهر به ازدواج با شاه‌ولد راضی می‌شود و در برابر امر پدر تسلیم می‌شود (غفارزاده، ۱۳۹۳، ۱۱۴ و ۱۱۳).

اقدام به انتحار

یکی از مضامین مشترک در هر دو داستان، اقدام به انتحار می‌باشد. در داستان «رومئو و ژولیت»، ژولیت از این‌که نمی‌تواند به محبوب برسد، قصد خودکشی دارد، لیکن کشیش لارنس با دادن

معجون او را از این امر بازمی‌دارد، در آخر داستان چون رومئو با پیکر به ظاهر بی‌جان ژولیت دیدار می‌کند خطاب به محبوب خود می‌گوید:

Ah, dear Juliet,
Why art thou yet so fair? shall I believe
That unsubstantial death is amorous,
And that the lean abhorred monster keeps
Thee here in dark to be his paramour?
For fear of that, I still will stay with thee;
And never from this palace of dim night
Depart again: here, here will I remain
With worms that are thy chamber-maids;
O, here
Will I set up my everlasting rest,
And shake the yoke of inauspicious stars
(Shakspeare, Without Date, 43)

ای ژولیت نازنین، تو چرا اینقدر زیبا هستی؟ آیا باور کنم که مرگ هم عاشق‌پیشه است و این غول نحیف نفرت‌انگیز تو را در این گوشه تاریک، به عنوان معشوقه خود نگه داشته است؟ ترس از آن باعث می‌شود که من نزد تو بمانم و دیگر از این قصر تاریک شب خارج نشوم. در همین جا با کرم‌هایی که مونس تو هستند می‌مانم و آن را آرامگاه ابدی خود قرار می‌دهم و یوغ ستارگان مشئوم را از این بدنی که از دریا بیزار شده است برمی‌دارم. (شکسپیر، بی‌تا، ۸۴) ای عطار راست‌گو! داروی تو چه تأثیری دارد! و چون ژولیت از خواب مرگ‌آسا بیدار شده و محبوب را با پیکر بی‌روح می‌یابد با خنجری که رومئو بر کمر بسته است سینه خود را می‌درد و در کنار پیکر معشوق جان می‌سپارد. «ای خنجر مهربان، این هم غلاف تو است، همان‌جا بمان و بگذار بمیرم» (همان، ۸۵). در داستان «عاشیق غریب و شاه‌صنم»، شاه‌صنم وقتی رسیدن به محبوب را ناممکن می‌بیند، زهری آماده می‌کند تا در صورت قطعیت یافتن ازدواجش با شاه‌ولد آن را بنوشد که البته با آمدن عاشیق غریب و انصراف شاه‌ولد از ازدواج با او، بدین کار نیازی نمی‌بیند (غفارزاده، ۱۳۹۳، ۱۱۴).

خاندان عشاق

در هر دو داستان، عشاق از خاندان‌های سرشناس می‌باشند، رومئو و ژولیت از خانواده‌های اصیل شهر «ورونا» می‌باشند، در داستان «عاشیق غریب و شاه‌صنم»، نیز، غریب تاجرزاده‌ای تبریزی و شاه‌صنم دختر یکی از خواجهگان شهر تغلیس است، شخصیت‌های موازی در خانواده عشاق بدین شرح است:

الف) پدران عشاق: مونتآگو / محمد سوداگر
در نمایشنامه «رومئو و ژولیت»، مونتآگو هیچ نقش فعالی ندارد و فقط در سرآغاز داستان، دشمنی خاندان او با خانواده کاپولت مطرح می‌شود و در آخر داستان نیز با حزن حاصل از سوگ فرزند، به رغبت صلح با خاندان کاپولت را می‌پذیرد (Shakspeare, Without Date, 46). پدر غریب نیز در سرآغاز داستان به رحمت خدا پیوسته و در واقع اولین گره داستان با درگذشت او روی نموده است و جز آن هیچ نقشی در داستان ندارد (غفارزاده، ۱۳۹۳، ۱۹).

ب) مادران عشاق: بانو مونتآگو / بانو خانم
مادر رومئو در متن نمایشنامه حضور کم‌رنگی دارد و در آخر داستان از غم تبعید فرزند جان می‌سپارد (Shakspeare, Without Date, 45). ولی مادر غریب، بانو خانم از آغاز داستان تا فرجام نیک آن، حضوری پررنگ دارد. او در آغاز فرزندش را نصیحت می‌کند تا وی را از عشق شاه‌صنم و رفتن به غربت بازدارد (غفارزاده، ۱۳۹۳، ۲۷)، با شنیدن خبر مرگ فرزند، بینایی خود را از دست می‌دهد، (غفارزاده، ۱۳۹۳، ۹۵) و در آخر داستان با خاک پای مرکب ولی خدا، دوباره بینایی خود را به دست می‌آورد (همان، ۱۲۹).

ج) پدران معشوق‌ها: کاپولت / خواجه سنان
 پدران هر دو معشوق، نقش بازدارنده دارند، مردسالاری هر دو شخصیت در داستان‌ها نمود پیدا می‌کند، اگرچه لرد کاپولت از ماجرای عشقی دو دل‌داده آگاه نیست و حتی در ابتدای نمایشنامه پدری مهربان و عاطفی است و بعد از اظهار مخالفت ژولیت، تبدیل به فردی مستبد و خودکامه می‌شود، و چون ژولیت مطابق خواسته او اظهار ندامت می‌کند باز به فردی مهربان و خوشرو تبدیل می‌شود، و البته کاپولت نه فرد ریاکار بلکه پدری است عاطفی و شخصیتی مثبت و این امر در صحنه پنجم پرده اول، نسبت به احساسی که از حضور رومئو در میهمانی خود دارد و در مرگ ژولیت از صمیمیت با وقاری که نشان می‌دهد روشن می‌گردد (Shakspeare, Without Date, 45-46). در داستان عاشیق غریب نیز، خواجه سنان به خاطر تنگدستی و فقر غریب حاضر به ازدواج او با دخترش نیست، ولی چون سماجت غریب به تهیه شیربها می‌انجامد، به ازدواج او با دخترش راضی می‌شود. (غفارزاده، ۱۳۹۳، ۴۳ و ۱۵۵).

د) مادران معشوق‌ها: بانو کاپولت / مادر شاه‌صنم
 در هر دو داستان، مادران معشوق‌ها چندان حضور نمی‌یابند، لیکن مادر ژولیت چندین بار حضوری برجسته دارد، یک بار در انتقام‌گیری از رومئو که تیالت برادرزاده او را به قتل رسانده صدایش بلند می‌شود (Shakspeare, Without Date, 26-27) و بار دیگر زمانی که ژولیت را به ازدواج با کنت پاریس راضی می‌کند، (همان، ۳۲-۳۳) صدای مادر شاه‌صنم در داستان اصلاً شنیده نمی‌شود و از حضور او سخنی گفته نمی‌شود.

پاریس / شاه‌ولد

در هر دو داستان، رقیب عشقی حضور پیدا می‌کند، هر دو رقیب به عنوان افراد سرشناس، شایسته، صاحب جاه و مقام و ثروت معرفی می‌شوند، هر دو شخصیت در ازدواج با قهرمان زن اصرار دارند و در حالی که چیزی به عروسی نمانده معشوق را از دست می‌دهند. در داستان «رومئو و ژولیت»، پاریس به دست رومئو کشته می‌شود (Shak-speare, Without Date, 42-43) ولی در داستان «عاشیق غریب و شاه‌صنم»، شاه‌ولد با دیدن عشق واقعی غریب و شاه‌صنم از ازدواج با شاه‌صنم منصرف می‌شود و به جای او با نرگس خانم خواهر غریب [اسمر در روایت ذیحق و گوللی در روایت اوزیالچی‌نر] خواهر غریب ازدواج می‌کند (غفارزاده، ۱۳۹۳، ۱۴۷-۱۴۳).

تفاوت اساسی در ویژگی‌های این دو رقیب، جسارت پاریس و محتاط بودن شاه‌ولد است، پاریس به دوئلی که از سوی رومئو دعوت شده وارد می‌شود و کشته می‌شود (Shakspeare, Without Date, 42-43)، در حالی که شاه‌ولد از نبردی که «دلی محمود» دوست غریب دعوت کرده است پرهیز می‌کند.

پرستار / ندیمه شاه‌صنم (آغجاقیز)

در هر دو اثر، ندیمه‌های قهرمان زن، نقش پیام‌رسانی بین عشاق را ایفا می‌کنند، در نمایشنامه «رومئو و ژولیت» این نقش به دایه ژولیت داده می‌شود، وی «نمونه عالی و کاملی است از یک پیرزن پرستار که شکسپیر به وجود آورده، به او آزادی عمل و فرصت‌هایی می‌دهد که حقیقت وجود خود را که چندان ارتباطی هم با وقایع ندارد، نشان دهد یا ذکر کند. تا موقعی که صحبت از ازدواج ژولیت با کنت پاریس در میان نیامده پرستار در نظر ما زنی مهربان و وراج و شوخ و در عین حال خشن و مساعد نسبت به خواسته‌های

ژولیت جلوه می‌کند، ولی در این جا جنبه دیگری را به ظهور می‌رساند که حاکی از بی‌اعتنایی او به عشق آسمانی است و کشف راه‌حل عملی مسائل زندگی را به خیال و تصوّر و احساسات عالیّه ترجیح می‌دهد و با وجودی که رومئو در نظرش مردی شریف و عالی است، ازدواج مجدد ژولیت را با شخصی که مورد علاقه‌اش نیست، عاقلانه و مردم‌پسند می‌داند و با همان کوشش و جدّیتی که وسیله دیدار رومئو و ژولیت را فراهم کرده بود، به سوی ژولیت می‌رود تا او را برای انجام مراسم عروسی بیدار کند» (پازارگادی، ۱۳۷۲، ۱۴۲).

در داستان «عاشیق غریب و شاه‌صنم» نیز آغجاقیز ندیمه شاه‌صنم، در تمامی مراحل داستان همدم و همراه شاه‌صنم است و او را اصلاً تنها نمی‌گذارد و هم اوست که امکان دیدارهای پنهانی عاشیق غریب و شاه‌صنم را فراهم می‌سازد (غفارزاده، ۱۳۹۳، ۴۰، ۴۲، ۴۵ و...).

بن‌وولیو و مرکوتیو / دلی؛ محمود

قهرمانان مرد هر دو داستان برای خود یاریگران و دوستانی دارند، در داستان «رومئو و ژولیت»، دوستان رومئو، بن‌وولیو و مرکوتیو می‌باشند. «بن‌وولیو شخصیتی است منظم و تعدیل‌کننده اعمال افراطی دوست خود رومئو در عشق و منازعه. او را باید یک سیاستمدار دانست که صبر و بردباری را وسیله مفیدی برای زندگی اجتماعی می‌داند ولی نقش او بیشتر جنبه منفی دارد و فعال و مؤثر نیست، او اگرچه با تشویق رومئو به شرکت در میهمانی کاپولت بر آن است که رومئو را از عشق روزالین باز دارد و بدین صورت، پیوند عشق را بین رومئو و ژولیت ایجاد کند اما یاریگری وی تا حدّ بازگویی وقایع برای پرنس اسکالس و تخفیف مجازات رومئو است» (پازارگادی، ۱۳۷۲، ۱۴۲-۱۴۳)، مرکوتیو دیگر دوست رومئو است که در صحنه چهارم پرده اول حضور پیدا می‌کند

و در صحنه اول پرده سوم به دست تیبالت از پا درمی‌آید. «مرکوتیو هم مانند پرستار و برخلاف رومئو و ژولیت عشق زمینی را به عشق آسمانی و خیالبافی ترجیح می‌دهد و نمونه زنده‌ای از جوانان عهد شکسپیر محسوب می‌شود که متکی به خود بوده و به عیاشی و خوشگذرانی پای‌بند است. او در دوستی خود وفادار و پایدار و صمیمی و مردی اجتماعی و شوخ و بدون غم و غصه است و اگرچه مرد عمل و واقع‌بین و دارای عقل سلیم و تعادل روحی است، ادعائی نسبت به بزرگی و شرافت ندارد، ولی نمی‌خواهد تسلیم بی‌شرمی و بی‌عدالتی بشود به همین جهت ناگهان تصمیم می‌گیرد تیبالت جسور را تأدیب کند. در مرگ هم سادگی و شوخ‌پسندی خود را از کف نمی‌دهد و خشمگین است که چرا رومئو در منازعه دخالت کرده و باعث مغلوب شدن او به دست تیبالت شده است» (Shakspeare, Without Date, 42-43) در داستان عاشیق غریب و شاه‌صنم «دلی محمود» دوست غریب حضور پررنگی دارد. او که در قهوه‌خانه‌ای در تغلیس با غریب آشنا شده است همدم بی‌ریا و صمیمی غریب است، هم اوست که در غلبه غریب بر عاشیق‌های تغلیس (غفارزاده، ۱۳۹۳، ۳۳ و ۳۴) و ازدواج غریب با شاه‌صنم نقش مؤثری دارد.

امیر شهر «ورونا» / پاشای حلب

اسکالس امیر شهر «ورونا» و پاشای حلب با قهرمانان داستان رومئو و غریب برخوردی لطف‌آمیز دارند. اسکالس مجازات رومئو را که مرگ باشد به تبعید تخفیف می‌دهد (Shakspeare, Without Date: 26-27) و پاشای حلب بعد از آن که غریب را در حمایت خویش قرار می‌دهد، او را در بازگشت به تغلیس یاری می‌دهد (غفارزاده، ۱۳۹۳: ۱۲۵ و ۱۲۶) که این امر نشان از عدالت آن‌ها نیز دارد.

جان فریار / خواجه بازرگان

یکی از بن‌مایه‌های داستان‌های غنایی، پیام‌رسانی عشاق به یکدیگر است، در داستان «رومئو و ژولیت»، راهب جان از طرف لارنس مأمور می‌شود تا خبر زنده بودن ژولیت را به رومئو برساند و او را جهت بردن ژولیت خبردار کند، اما شیوع وبا باعث می‌شود که فریار جان به قرنطینه گرفته شود و از این‌رو مأموریت به انجام نمی‌رسد، (Shakspeare, Without Date: 41-42) در حالی که خواجه بازرگان که از طرف شاه‌صنم به جستن و یافتن غریب مأمور شده است غریب را یافته از او می‌خواهد که به تغلیس بازگردد زیرا شاه‌صنم منتظر اوست، در این داستان خواجه بازرگان نه نامه بلکه خنجری را که غریب موقع ترک شاه‌صنم به محبوب داده است به عنوان نشانه با خود دارد (غفارزاده، ۱۳۹۳، ۱۱۸).

راهب لارنس / ولیّ خدا

در داستان‌های عاشقانه معمولاً یاریگرانی از نوع افراد معنوی حضور پیدا می‌کنند که عشاق را به وصال هم برسانند، در داستان «رومئو و ژولیت» و «عاشیق غریب و شاه‌صنم» نیز این نوع یاریگری از بن‌مایه‌های داستان است. راهب لارنس در ابتدای داستان قول می‌دهد که با یاری رساندن به ازدواج رومئو و ژولیت بین دو خاندان صلح ایجاد کند، لارنس با نکاح بستن مخفیانه، عشاق را به وصال هم می‌رساند، در آخر هم اوست که از ازدواج عشاق و خودکشی آن‌ها به خاطر هم پرده برمی‌دارد و بین دو خاندان صلح ایجاد می‌کند. (Shakspeare, Without Date: 23,24,46) در داستان «عاشیق غریب و شاه‌صنم» در سیر داستان یاریگران زیادی وجود دارند که مهم‌ترین آن‌ها یکی از اولیاء الله - و در بعضی از روایت‌ها حضرت علی یا خضر - می‌باشد، ولیّ خدا با رساندن به موقع غریب از حلب به تغلیس، وصال

او را ممکن می‌سازد و حتی خاک پای مرکب او نیز نور دیدگان مادر غریب را دوباره به او برمی‌گرداند (غفارزاده، ۱۳۹۳: ۱۲۹) که بی‌تردید بدون یاری او، سرانجام داستان غریب، همانند اثر شکسپیر به طور تراژیک پایان می‌پذیرفت، زیرا شاه‌صنم هم با خوردن زهری که آماده کرده بود به زندگی خود پایان می‌داد.

نتیجه‌گیری

با تأمل روشن می‌شود که دو اثر «رومئو و ژولیت» و «عاشیق غریب و شاه‌صنم» از دو منبع جداگانه سرچشمه گرفته‌اند ولی فطرت انسانی در دو منطقه کاملاً دور از هم با اختلاف فرهنگی و تاریخی دو شاهکار ادبی ارائه می‌دهد که دارای وجوه مشترک همسان می‌باشند، که یکی حکایت از عشق مجازی دارد و دیگری از عشق مجازی به عشق حقیقی می‌انجامد و عاشق را به عاشیق حق (عارف) مبدل می‌سازد. هر دو اثر از نظر شخصیت‌پردازی و بن‌مایه‌های غنایی دارای اشتراکات هستند، اگرچه اختلافات آن‌ها نیز دور از نظر نمی‌ماند که در زیر بدان‌ها اشاره می‌شود:

شباهت‌های دو اثر

- در هر دو اثر، قهرمانان از خاندان اشراف و سرشناس هستند.
- شروع عشق قهرمانان هر دو داستان با دیدار نخستین شکل می‌گیرد.
- قهرمانان هر دو اثر زیبا، سرکش و دارای روحیه عاشقانه و حساس می‌باشند.
- قهرمانان زن در هر دو داستان کم سن و سال می‌باشند.
- استبداد و خودکامگی داستان، بحران داستان را پدید می‌آورد.
- قهرمانان زن در هر دو اثر، انتحار را بر ازدواج با دیگری ترجیح می‌دهند.

در هردو اثر پیام رسان هایی وجود دارد که در مورد قهرمانان زن این نقش را پرستار و ندیمه شان به عهده دارد.

در هر دو داستان یاریگرانی جهت عشاق از مردم عادی و مردان معنوی وجود دارد.

– قهرمانان مرد، مجبور به ترک شهر معشوق می‌گردند، رومئو به خاطر قتل برادرزادهٔ بانو کاپولت به امر اسکالس امیر شهر «ورونا» به مونتوا تبعید می‌شود و غریب به خاطر درخواست شیربهای سنگین از سوی خواجه سنان، از تفلیس به حلب می‌رود.

– دیدارهای پنهانی در هر دو داستان از بن‌مایه‌های مشترک می‌باشد که در داستان رومئو و ژولیت در غرفه و ایوان ژولیت و در داستان غریب در باغ سرای خواجه سنان صورت می‌گیرد.

– شکسپیر و راویان داستان عاشیق غریب معتقدند که هیچ چیز حتی اختلافات خانوادگی و فقر نمی‌تواند مانع وصال باشد.

– در هر دو داستان رقیب عشقی حضور می‌یابد.
– قهرمانان هر دو داستان عفیف و خویش‌نشان می‌باشند.

– در سیر هر دو داستان، غم و حزن بیش از شادی و نشاط جریان دارد.

وجوه اختلاف دو اثر

– مهم‌ترین تفاوت در بن‌مایهٔ اصلی دو داستان یعنی عشق می‌باشد، در حکایت شکسپیر، عشق قهرمانان از نوع زمینی و مجازی است، اما عشق عاشیق غریب و شاه‌صنم مجاز را درنور دیده به حقیقت رسیده و غریب خود عاشیق حق (عارف) خوانده می‌شود چنان‌که عناصر طبیعت نیز گاه در برابر او تسلیم می‌شوند.

– در اثر شکسپیر عشاق به صورت پنهانی نزد عشق می‌بازند و عاشق و معشوق برای وصال هم دست به تدبیر و حيله می‌زنند، چنان‌که ژولیت،

پدر خویش را می‌فریبد و در حالی که با رومئو پنهانی عقد ازدواج بسته است به ظاهر به ازدواج با پاریس تسلیم می‌شود و برای رسیدن به رومئو طرح و نقشه می‌کشد ولی در داستان «غریب و شاه‌صنم»، عشق عشاق بر سر زبان‌ها افتاده و هیچ سیاست و پنهان‌کاری در عشقشان وجود ندارد.

– در نمایشنامه «رومئو و ژولیت»، کنت پاریس، رقیب رومئو عاقبت به دست رومئو کشته می‌شود اما در داستان عاشیق غریب، شاه‌ولد از خیر عروسی با شاه‌صنم می‌گذرد و به جای او، با نرگس خواهر عاشیق غریب ازدواج می‌کند.

– در اثر شکسپیر عشاق در عشق خود بی‌طاقت و بی‌تاب می‌باشند تا جایی که با این‌که زمان زیادی از عشق آن‌ها نمی‌گذرد اما به ازدواج پنهانی اقدام می‌کنند ولی در داستان «عاشیق غریب و شاه‌صنم» قهرمانان صبر پیشه‌اند تا جایی که حدود هفت سال فراق معشوق را به امید وصال تحمل می‌کنند.

– در نمایشنامهٔ شکسپیر، رومئو نبردجو و جنگجوست، بارها دست به نبرد می‌زند، در یک نبرد تیالت پسردایی و در نبرد دیگر کنت پاریس نامزد ژولیت را از پا درمی‌آورد، رومئو حتی در زمان مرگ نیز لباس جنگی بر تن دارد. اما در داستان «عاشیق غریب و شاه‌صنم» غریب به اندازهٔ رومئو نبردجو نمی‌باشد، مبارزهٔ او تنها به مسابقه و پیروزی او بر عاشیق‌های شهر محدود می‌شود.

– داستان «رومئو و ژولیت» به طرز تراژیک پایان می‌پذیرد ولی داستان «عاشیق غریب و شاه‌صنم» فرجام خجسته‌ای در پی دارد.

پی نوشت:

- ۱- عاشیقها با نام‌های عاشوق، باسی، باکسی، بخشی و باغشی مشهور بوده‌اند. جان‌مایه آفرینندگی عاشیقی، تغزلات عاشقانه است؛ عشقی که قلمروش از عالم ملموس و مادی تا جهان روحانی و عرفانی گسترده می‌شود. عاشیقان حق، به اعتقاد عوام، عاشیقانی بودند که استعداد شاعری را در عالم رؤیا از یک پیر یا ولی دریافت کرده بودند که در پرتو توجه و کرامت آن‌ها، طبع
- موزون یافته بودند و بند از زبانشان برداشته شده و شعر بر زبانشان جاری گشته بود. آنان بعد از نوشیدن «باده عشق» و مشاهده خیال «دوست» به مقام عاشیق حق نایل می‌شدند. (رئیس‌نیا، ۱۳۶۶:)
- ۲- صونا نوعی پرنده
 - ۳- گوزلرین: چشم‌هایت
 - ۴- دلی: پهلوان و سرسپرده

فهرست منابع:

- ۱- اسلامی ندوشن، محمدعلی، (۱۳۵۵)، خصیصه شاهکارها ۱، یغما، شماره ۳۳۸.
- ۲- اسلامی ندوشن، محمدعلی، (۱۳۷۱)، نوشته‌های بی‌سرنوشت، تهران: آرمان.
- ۳- اسماعیلی، پیروش، اسدی امجد، فاضل، (۱۳۹۲)، رویکردی روایت شناختی به لیلی و مجنون نظامی و رومئو و ژولیت شکسپیر، فصلنامه مطالعات زبان و ترجمه (دانشکده ادبیات و علوم انسانی)، علمی و پژوهشی، شماره دوم، صص ۱-۱۶.
- ۴- الخطیب، حسام، (۱۹۹۹) م. آفاق الادب المقارن عربیاً و عالمیاً، چاپ دوم، دمشق: دارالفکر.
- ۵- دیوسالار، صغری، (۱۳۸۵)، تراژدی و نقش آن در سیمای کلام فردوسی و شکسپیر و حافظ، شماره ۲۷، صص ۵۹-۸۱.
- ۶- بازارگادی، علاءالدین، (۱۳۷۲)، شناختی از کمدی‌ها و تراژدی‌های شکسپیر، تهران: توس.
- ۷- حکمت، علی اصغر، (۱۳۱۷)، «رومئو و ژولیت» و مقایسه با «لیلی و مجنون» نظامی، تهران: بروخیم.
- ۸- دیوسالار، صغری، (۱۳۸۵)، تراژدی و نقش آن در سیمای کلام فردوسی و شکسپیر و حافظ، شماره ۲۷، صص ۵۹-۸۱.
- ۹- ذیحق، علیرضا، (۱۳۹۴)، عاشیق غریب ایله شاه‌صنم داستانی، maral65.blogspot.com.
- ۱۰- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۳)، یادداشت‌ها و اندیشه‌ها، چاپ ششم، تهران: سخن.
- ۱۱- ساجدی، طهمورث، (۱۳۸۷)، از ادبیات تطبیقی تا نقد ادبی، تهران، موسسه انتشارات امیر کبیر
- ۱۲- شرکت مقدم، صدیقه، (۱۳۸۸)، تطبیقی مکتب‌های ادبیات، مطالعات ادبیات تطبیقی، سال سوم، شماره ۱۲، صص ۵۱-۷۱
- ۱۳- شکسپیر، ویلیام، «رومئو و ژولیت»، بی‌تا، ترجمه دکتر علاءالدین بازارگادی، تهران: سروش، تهیه شده در کتابخانه مجازی پازند (گرداب سابق)، به کوشش فائزه باقرزاده.
- ۱۴- طحان، احمد، جوادپور، لیلا، (۱۳۸۹)، قرابت‌های مضمونی خسرو و شیرین و رومئو و ژولیت، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، دانشگاه آزاد اسلامی جیرفت، شماره ۱۹، پاییز ۹۰، صص ۶۳-۸۵.
- ۱۵- غفارزاده دیزجی، غفار (مش قافار)، (۱۳۹۳)، «عاشیق غریب ایله شاه‌صنم»، چاپ اول، تبریز: انتشارات یاشار قلم تبریز.
- ۱۶- مکی، الطاهر احمد، (۱۹۸۷)، الادب المقارن، اصوله، تطوره و مناهجه، قاهره: دارالمعارف.
- ۱۷- محمدی، علی، بهرامی‌پور، نوشین، (۱۳۹۳)، سه روایت عاشقانه از دو سرزمین: زال و رودابه، بیژن و منیژه، رومئو و ژولیت، دو فصلنامه زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۲، شماره ۷۶، صص ۵۳-۸۹.
- ۱۸- ممتحن، مهدی، ملیحی‌زاده، طاهر، (۱۳۹۰)، سنجش عشق در دو شیفته عشق لیلی و مجنون نظامی و رومئو و ژولیت شکسپیر، فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی، سال ششم، شماره ۲۳، صص ۲۵-۵۰.

۱۹- نظری منظم ، هادی، (۱۳۸۹)، ادبیات تطبیقی : تعریف وزمینہ های پژوهش ، نشریہ ادبیات تطبیقی ، دانشگاه کرمان،
دوره جدید ، سال اول ، شماره ۲، صص ۲۲۸-۲۳۷

۲۰- _____، (۱۳۸۴)، پنج حکایت، تهران: ققنوس.

- 21- Adnan Özyalçiner, 2014, Aşık Garip ile şah Senem, Doğan Egmont.
22- ihndT1389TShakspeare, William, without date, Romeo and Juliet, Volume IV book I
23- Turkmen, Fikret, 1995, Aşık Garip Hikayesi Inceleme, Metin, Ankara.
24- Turkmen, Fikret, 1979, Aşık Garip Hikayesi uzerind Mukayesli Bir Araştırma, Ataturk
universitesi yayini, Ankara.



A Comparative Study of the Tragic Play “Romeo and Juliet” and the Romantic Story “Ashiq-Gharib and Shahsanam”

Atekeh Rasmi
Sakineh Rasmi

Abstract:

The tragic play “Romeo and Juliet” with its literary nuances has attracted the world’s attention. Positive and negative human traits such as love, sacrifice, honesty, fair play, loyalty, prejudice, hatred, and betrayal are the motifs of the play. This drama is a good example of the artistic works of Shakespeare. Given that the human’s natural uniqueness causes the appearance of works with similar motifs among different ethnic groups, it is tenable to see this play is comparable with other literary masterpieces in terms of plot and theme and motif. The story “Ashiq Gharib and Shahsanam” is a literary masterpiece of “Ashyqlar” (romantic) stories among Turkish-speaking nations, and is considered as one of the stories compatible with “Romeo and Juliet”. Both works, despite having different outcomes, and due to their literary aesthetics, are the origin of artistic the works such as plays, ballets, and feature films, including the film “Romeo and Juliet” directed by Baz Luhrmann and “Ashiq-Gharib” by Georgian director Sergei Parajanov. This article explains analytically and descriptively how two masterpieces, despite happening in differences time and location, have similar plots and shared motifs. The paper is based on the analysis of the corresponding characters in the two works. “Prince Ehtejab” on the basis of interaction between words and images.

Key words: Comparative study, “Romeo and Juliet”, “Ashiq-Gharib and Shahsanam”